

<https://www.aftabekherad.ir>

## The Future of Religion; A Typology of Narratives, Assumptions, and Possibilities

### Cultural Group

Received: 2021/07/16

Accepted: 2021/09/02

#### Abstract

One of the fundamental questions that has been raised, especially with the rise of modernity and the subsequent presentation of Max Weber's view of the growth of rationality and secularization, is the position of religion in social relations and relationships and its presence and survival in collective life. These conditions have raised more ambiguities, especially in looking to the future, whether religion will have a weakening trend, or whether religion will maintain its position and status in collective life. In this research, an attempt has been made to reexamine the position of religion in future social life with a futurological perspective. The sum of the studies indicates that the position of religion in the future can be predicted in 4 formats and patterns:

1 -Maintaining the macro-religious narratives with previous patterns; 2- Religious pluralism and the growth of micro-narratives; 3- Weakening and marginalizing religion in the face of individual and collective rationality and wisdom and replacing it; 4- Continuing the current situation and maintaining existing religious formats and combinations.

This report attempts to reexamine and evaluate these assumptions by citing rational evidence and arguments, using data and research, as well as studying current evidence and the trend of religion in historical processes, as well as the current conditions of religion in non-Western and Western communities

**Keywords:** religion, future of religion, religious grand narrative, pluralism, discourse, micro-narrative.

## آینده دین؛ گونه‌شناسی از روایت‌ها، پنداشته‌ها و احتمالات

### گروه فرهنگی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴

#### چکیده

یکی از سؤالات بنیادینی که بویژه با اوج‌گیری مدرنیته و متعاقب ارائه دیدگاه ماکس وبر مبنی بر رشد عقلانیت و سکولاریزاسیون، مطرح گردیده است، جایگاه دین در روابط و مناسبات اجتماعی و حضور و بقای آن در زندگی جمعی است. این شرایط بویژه در نگاه به آینده ابهامات بیشتری را مطرح کرده است، آیا دین روند رو به تضعیفی خواهد داشت، یا اینکه دین موقعیت و جایگاه خود در زندگی جمعی را حفظ خواهد کرد. در این پژوهش تلاش شده است با نگاه آینده‌شناختی موقعیت دین در زندگی آینده اجتماعی را مورد بازکاوی قرار دهد. مجموع بررسی‌ها گویای این است که جایگاه دین در آینده در ۴ قالب و الگو قابل پیش‌بینی است:

۱- حفظ کلان روایت‌های دینی با الگوهای پیشین؛ ۲- تکثرگرایی دینی و رشد خرده روایت‌ها؛ ۳- تضعیف و به حاشیه رفتن دین در مقابل عقلانیت و خرد فردی و جمعی و جایگزینی آن؛ ۴- تداوم وضعیت جاری و حفظ قالب‌ها و ترکیب‌های دینی موجود.

در این گزارش تلاش شده است با استناد به شواهد و استدلال‌های عقلانی و استعانت از داده‌ها و پژوهش‌های انجام شده و همچنین مطالعه شواهد جاری و روند دین در فرایندهای تاریخی و نیز شرایط جاری دین در اجتماعات غیرغربی و غربی، این فرضیات مورد بازکاوی و ارزیابی قرار گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** دین، آینده دین، کلان‌روایت دینی، تکثرگرایی، گفتمان، خرده روایت.

## مقدمه

جهان روندهای جدیدی را تجربه می‌کند که محدود به هیچ عرصه و یا محدوده‌ای نیست. تنها تکنولوژی، وسایل و ابزارهای تکنولوژیک و فنی نیست که در نتیجه رشد علم و دانش دچار تبدل می‌شوند، بلکه تحول و تغییر، متضمن ابعاد اجتماعی، ذهنی، ارتباطی و انگیزشی و نیز سبک زندگی، باورها، الگوها، نظامات معنایی و... نیز می‌گردد. از جمله عرصه‌هایی که تحول و تغییر در آن می‌تواند واجد آثار و کارکردهای متفاوتی باشد، نوع نگاه و تصور انسان به هستی، خویشتن، زندگی و خالق هستی است. دین بزرگترین بنیان معناساختی انسان حتی در دوران مدرن است. گرچه بخش‌هایی از جوامع پیشرفته و صنعتی در اثر فعل و انفعالات ناشی از تغییرات گسترده با تکان‌ها و فرسایش‌های بسیاری در زمینه معنا، هویت و اعتقادات مواجه شده‌اند، اما کماکان در بخش‌های کثیری از اجتماعات بشری، دین و باورهای دینی صرف‌نظر از تمایلات متافیزیکی و یا غیر متافیزیکی، بنیان اصلی برای معنابخشی و الگوافرینی نسبت به زندگی و هویت است. آنچه تأمل برانگیز است، این است که این عرصه نیز مصون از تغییر نبوده، تغییرات، مسائل، چالش‌ها، معضله‌ها و تجدیدنظرهایی قابل مشاهده است که می‌تواند آینده نظامات معنایی را دچار دگرگونی، حیرانی، فرسایش و یا اختلال‌های بنیادین نماید.

سؤالی که مدتیست در مراکز آکادمیک بویژه حوزه‌های فلسفی مطرح می‌گردد، این است که دین وجه اساسی زندگی بشری است که می‌تواند سرمنشاء معنا و ثبات روانی و تصویرسازی انسان از حقیقت هستی و زندگی باشد یا اینکه دین فاقد چنین نقشی است و امیدهای برآمده از دین، منشاء خشنودی‌های کاذب و زودگذری است که راه به مقصود نداشته و نمی‌تواند راهگشای انسان برای غلبه بر دغدغه‌های معناساختی و هویتی خود باشد. بروز چنین چالش‌ها و ابهامات متعددی که منشاء شبه‌انگیزی نسبت به هستی‌شناسی دین است، امروزه امری نیست که در نشست‌های محدود و یا محدوده‌های پنهان، مطرح شود، بلکه این نوع سؤالات، دامنه‌ای گسترده یافته و تداوم آن منشاء تغییرات قابل توجهی در جهان غرب شده است. گاهی این تحولات بگونه‌ای گسترده و چالش‌برانگیز و منشاء دگرگونی و تجدیدنظرهای معرفتی نسبت به دین بوده است که برای برخی از اندیشمندان حوزه‌های معرفتی این سؤال جدی مطرح می‌شود که آینده دین چه خواهد شد. آیا قالب‌های سنتی دین امکان تداوم خواهد داشت، آیا اساساً موقعیت هژمونیک دین در حوزه معنا، هویت و تصویرسازی از حقیقت هستی و جهان متافیزیک حفظ خواهد شد، یا اینکه نگاه‌های واقع‌گرایانه و تجربت‌اندیش و عقل‌محور جایگزین الگوهای معرفت‌شناختی دینی خواهد بود. بنابراین آینده دین و تحولات آن شاید اهمیتی بیش از تحولات در سایر عرصه‌ها داشته باشد.

تحولات و تغییرات حوزه دین از پرتو چالش‌ها، سؤالات، ابهامات و تجدیدنظرخواهی‌هایی بروز می‌یابد که در مراکز و کانون‌های معرفتی، علمی، جامعه‌شناختی و یا فلسفی جریان دارد. این سؤالات و ابهامات منشاء نظریه‌پردازی و یا تمایل به اندیشه‌هایی می‌گردد که در مغرب‌زمین قبلاً مطرح و پاسخ‌هایی برای آن ارائه شده است. در این فرایند سؤالات گوناگونی قابل طرح است که پاسخ به آنها اگرچه در مجال این مقاله نیست، اما طرح آن مقدمه‌ای است برای تبیین اولیه مسأله و موضوعی که برای این مقاله در نظر گرفته شده است. از جمله سؤالات مهمی که در این زمینه قابل طرح است، این است که الگوهای غالب در تفکر دینی کدامند، آیا دین در چشم‌انداز آینده جایگاه خود را در سطح نظام‌های معناشناختی اجتماعات انسانی حفظ خواهد کرد، یا اینکه بروز گفتمان‌های عقلانی و تئوری‌ها و ایدئولوژی‌های نو، جایگزین دین خواهد شد. آیا تفسیرهای نو از دین و نقش و کارکرد آن در زندگی فردی و اجتماعی منشاء نوعی نسبی‌اندیشی دینی می‌شود یا اینکه باورهای مطلق جایگاه خود را در نظام معنایی بشر و جامعه ایران حفظ خواهد کرد. آیا شاهد بنیان‌فکنی‌های پردامنه دینی به گونه‌ای که در غرب بوقوع پیوست، در جامعه ایران نیز خواهیم بود یا اینکه این نوع تحولات به شدت و بگونه‌ای که در غرب بوقوع پیوست، در جامعه ایران امکان و احتمال وقوع ندارد. آیا سنت متافیزیکی، جایگاه خود را در باورهای معرفتی و اعتقادی انسان ایرانی حفظ می‌کند یا اینکه جامعه ایران نیز با روندهای جهان مدرن همسویی کرده و آماده تغییر در نگرش به امر مطلق و نظام هستی است. آیا انسان ایرانی به لحاظ ذهنی مستعد گرایش و استقبال از نوعی دین شخصی شده و عاری از نگرش‌های اجتماعی، استعلایی و قالب‌های پیشینی است؟ آیا کلان‌روایت‌های دینی جای خود را به روایت‌های فردی می‌دهد که می‌تواند از تنوع و گوناگونی و تفاوت‌های معرفت‌شناختی و دین‌شناختی برخوردار باشد، آیا کثرت‌گرایی دینی روندی است که جامعه ایران در چشم‌انداز آینده آن را تجربه خواهد کرد و نشانه‌هایی برای آن وجود دارد؟ این نوع سؤالات که دایره‌ای وسیع دارند، می‌تواند به سوی سایر عرصه‌های دینی مثل جایگاه روحانیت و نقش و پایگاه آن در بین دین‌داران، مراسم و آئین‌های دینی، کنش‌ها و رفتارهای دینی، نیز جهت‌گیری کرده و از نگاه آینده‌شناختی مورد تأمل و موشکافی دقیق قرار گیرد.

این مقاله در پی آن است که مهمترین احتمالات فراروی حوزه دین را مورد بررسی قرار دهد. هدف غایی ارائه تصویری مقدماتی از احتمالات فراروی در عرصه دین، باورهای دینی و گفتمان‌های دینی است.

## ۱- ابهامات و احتمالات آینده‌شناختی

همانگونه که اشاره شد، روندهای جاری و تأملات معناشناختی و پژوهاک اجتماعی آن در کانون‌های فکری و مراکز آکادمیک، رسانه‌ای، دانشگاهی و روشنفکری، نشانه‌هایی مشاهده می‌شود که شاخصی از بروز ابهامات، تغییرات و روندهای پرشتاب و نسبتاً پیچیده در ابعاد متفاوت معرفتی، رویکردی و پارادایمی دین است. ابهامات و روندهایی که می‌تواند بازنمایی از چهره احتمالی دین در عرصه عمومی و یا کانون‌های خاص در قالب روایت‌ها و یا کلان‌روایت‌هایی باشد که ساختار نگرش و پنداشته‌های معنایی انسان آینده باشد. مطالعه و تأمل در نشانه‌ها و تحولات نشان می‌دهد که این جهت‌گیری‌ها متوازن و همانند نبوده و تمایزات قابل توجهی در آن مشاهده می‌شود که صورت‌ها و آشکال متفاوتی را به تصویر می‌کشد. شاید بتوان بخش زیادی از این نشانه‌ها را با آثار و جریان‌های نظری در مغرب زمین تطبیق و آنها را انعکاس و پژوهاک از آن اندیشه‌ها و نظامات فکری دانست که منادیانی یافته و به تناوب در نظامات فکری و اعتقادی بخش‌هایی از جامعه رسوب کرده است، اما قبل از آن که تبیین و یا ریشه‌کاوی از این تفکرات مورد بازکاوی قرار گیرد، چیستی و ابعاد توصیفی آن ضرورت دارد تا با بازشناسی آن، واقعیت‌های جاری به درستی شناسایی و از یکدیگر متمایز شوند و سپس ابعاد تحلیلی و بنیان‌های معرفتی و معنایی آن مورد توجه قرار گیرد. احتمالات پیشاروی را می‌توان در صداهایی جستجو کرد که نموده‌های وجودی آن در ساحت‌های متفاوت عرصه عمومی، روشنفکری یا مراکز فکری - معرفتی قابل استماع است. این صداها چیستند، این تفکرات و نمادهای آن کدامند، بر چه ابعاد و بنیان‌هایی تأکید می‌شود که می‌توان آن را شاخصی از واقعیت‌های آینده دانست.

بنابراین وضعیت دینی در چشم‌انداز آینده را می‌توان یک دغدغه مشترک برای همه ادیان الهی همچنین صاحب‌نظران اندیشه دینی و هستی‌غیردینی دانست. اینکه جهت‌گیری دینی بشر آینده چیست، دغدغه و سؤال اصلی این مقاله است که تلاش خواهد شد در قالب گونه‌شناسی از احتمالات فراروی، آن را مورد بازکاوی و تحلیل قرار دهد. قطعاً در این مقاله محدود نمی‌توان تمامی ابعاد آینده‌شناختی و نیز تفکرات و تحلیل‌هایی که در این عرصه بسیار مهم ارائه شده است را مورد تحلیل، توصیف و ارزیابی قرار داد، ولی این امکان و مجال را فراهم می‌آورد که نگاهی کلی به حدس‌ها و ابهامات در چشم‌انداز آینده حوزه دین داشته باشیم.

## ۲- گونه‌شناسی از احتمالات فراروی

پیش‌بینی روندهای احتمالی دین با ابزارهای متعارف و ظرفیت‌های جاری بشر، از ایقان برخوردار نبوده و دچار عدم قطعیت است. اساساً انسان موجودی نیست که رفتار مکانیکال داشته و بتوان

دگرگونی‌ها، تمایلات رفتاری، ارزشی و گفتمانی او را بطور قطعی پیش‌بینی کرد. بنابراین تأکید یک جانبه و راست‌کیشانه مبنی بر قطعیت دربارهٔ آینده دین راه به جایی نبرده و قطعاً پیش‌بینی‌ها، جنبه‌ای نسبی‌اندیشانه دارد.

برخلاف اندیشه‌هایی که در قرن ۱۹ و سال‌های اولیه قرن ۲۰ به فروپاشی دین و از دست رفتن موقعیت آن در زندگی انسانی تأکید می‌کردند، شواهد در چند دهه اخیر نشان می‌دهد دین موقعیت، جایگاه و کارکردهای خود را به عنوان نیرویی پویا حفظ و در روندهای تحولی بسیار، نمایندهٔ اقشار، گروه‌ها و جریان‌های متفاوت اجتماعی برای بیان دردها، رنج‌ها و سازماندهی افکار و ارزش‌های آنان بوده است. زبان و گفتمان دینی به ابزار و بنیانی برای بیان اندیشه‌ها، تفکرات و نظریاتی مبدل شده است که از درون آن ایده‌ها و گفتمان‌های مهمی در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، انعکاس یافته است. ایده‌هایی که هم به خلق هویت، ایجاد رویکرد و نگرش مشترک و منسجم انجامیده و هم به بنیانی برای به چالش کشیدن روندهای جاری، بی‌عدالتی، مشکلات و طرح مفاهیمی همچون صلح، آزادی، حقوق بشر و بویژه تعرض علیه الگوها و روندهای غالب در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است.

گرچه حضور دین در عرصه اجتماعی و مداخله در روندهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منشاء چندگانگی و تنوع و تکثر ایده‌ها، گفتمان‌ها، آثار ناشی از آن شده است، اما نمی‌توان از این واقعیت اجتماعی و تاریخی غفلت ورزید که دین کماکان برای بخش‌هایی از جامعه در موقعیت اندیشه و ایده عمل‌آفرینی قرار دارد و عاملی برای تحرک، پویایی و میل به تغییر اجتماعی در ابعاد گوناگون است. استدلال‌ها و تحلیل‌های متفاوتی وجود دارد که دین در ساحت پیشینی جهت و قدرت پیشینی خویش را از دست داده است، اما این نگاه برون‌دینی و یا نگاه تحلیلی است که متوجه دین گردیده است، اما شاید این موضوع از منظر دین‌اندیشان چندان مقرون به واقعیت و معطوف به حقیقت نباشد. از سوی دیگر نمی‌توان این حقیقت را نادیده انگاشت که گفتمان‌ها، ایده‌ها، جریان‌ها و تفکرات دینی جدیدی در سطح درون‌دینی و برون‌دینی پدیدار گشته است که اساساً با تفکرات و شیوه‌های متداول و متعارف دینی فاقد سنخیت بوده و حتی آنها در قالب‌های بدعت‌گذارانه تحلیل و معرفی می‌شوند. نامألوف بودن این گزاره‌ها و جریان‌ات دینی و شبه دینی خود پدیده‌ای محسوب می‌شوند که نیازمند بازاندیشی‌های معرفتی، گفتمانی و جامعه‌شناختی است، اما نمی‌توان واقعیت آنها را در میدان دینی نادیده انگاشت. تواتر، تکثر و تداوم این نوع جریان‌ات و شبه تفکرات و ایده‌های نوین، در تعاملات اجتماعی ظاهر و گوش‌هایی را برای خویش یافته و دل‌هایی را مسخر خویش کرده‌اند. گرچه عمق معناشناختی و معرفت‌شناختی آنان با ابهامات فراوانی همراه است، اما می‌توان آنها را محصول و ثمرهٔ انسان مدرن دانست که خود کارکرد گسترش و هژمونیک شدن

مدرنیته و عقل نقاد است. پرشتاب شدن و دایره بی حصر این نوع تفکرات که عموماً ریشه‌های غربی دارد، گویای تشنگی و تمایل انسان مدرن به مأمنی برای اتکاء و کسب آرامش و پاسخگویی به دغدغه‌های هویتی و معناشناختی است. گرچه پاسخ‌های ارائه شده فاقد بنیان‌های مناسب برای ادراک روشن از واقعیت‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی است، اما این جوامع با پوشش‌های ظاهری به نیازهای بنیانی، امروزه برای بخش‌هایی از جوامع، چنین بدیل و جایگاهی را ایفا می‌کنند. این در حالیست که جریان‌هایی که از دین عبور کرده و دچار ابهامات و تشکیکات اساسی در امور معناشناختی و هستی‌شناختی شده‌اند، نیز روند رو به تزاید خویش را ادامه می‌دهند. این جریان‌ها نیز که هر روز قالب‌های نوینی به خود می‌گیرند، بر ساحت‌گرایشی خود لباس اندیشه و تفکراتی می‌پوشانند که با اندیشه مدرن انطباق داشته و می‌تواند توجیهی برای بخش‌هایی از اقشار، افراد و گروه‌هایی باشد که علاقه خویش را از تفکرات دین سنتی و یا رسمی زده‌اند. مجموع این شواهد گویای آن است که دین در نگاه آینده، قالبی یگانه و روایتی متشابه نخواهد داشت و می‌توان خرده‌روایت‌ها و اشکال متفاوتی برای آن تصور کرد که در ساحت‌های نظری و گفتمانی گوناگونی به حیات اجتماعی خود تداوم می‌بخشند.

با نگاهی به آنچه امروز در منظر دینی و جامعه‌شناختی و حتی بخش‌هایی از روانشناسی دین قابل مشاهده است، می‌توان ساحت آینده‌شناختی دین را در ۴ گونه متفاوت از یکدیگر تفکیک کرد که برای تک تک این گونه‌ها شواهدی وجود دارد و احتمال اینکه در آینده به گفتمان مسلط تبدیل شوند، با نسبت‌های متفاوت وجود دارد. این چهار گونه را می‌توان در قالب ذیل معرفی کرد:

۱. بازگشت انسان به دین در قالب فراروایت‌ها و یا الگوهای پیشین
۲. تکثرگرایی دینی و ایجاد تنوعی از اندیشه‌ها و تفکرات و خرده جریانات دینی و شبه دینی
۳. تضعیف، افول و به حاشیه رفتن فزاینده دین در مقابل خرد و خواست بشری
۴. تداوم وضعیت جاری و حفظ قالب‌ها و ترکیب‌های متکثر دین با اندازه‌های سطح نفوذ متفاوت.

برای هر یک از این گونه‌ها، استدلال‌ها، شواهد و معیارهای متفاوتی قابل مشاهده است که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم.

## ۱-۲- بازگشت انسان به فراروایت‌های دینی

بازگشت انسان به دین در قالب فراروایت‌ها، روایت‌های نو (تجدید حیات دینی)، تجربه مدرنیته و آثار پس از آن را باید یک تجربه تاریخی برای بشریت در امور متفاوت، بویژه در حوزه دینی ارزیابی کرد. عده‌ای مدرنیزاسیون را یک «فرایند اجتماعی تام» یاد می‌کردند و به آن باور داشتند، اما

شواهد گوناگون گویای آن است که افرادی همچون هابرماس نه تنها آن را یک فرایند ناتمام ارزیابی می‌کنند، بلکه «غیر سکولار شدن»<sup>۱</sup> که پیتربرگر بر آن تأکید می‌کند، را یک واقعیت می‌داند. هابرماس به نقش احتمالی دین در مدرنیته تاحدی اذعان داشته به همین دلیل به تدریج ایده حرکت به سوی «پست سکولاریسم» را مطرح می‌نماید. برگر در اینباره بیان می‌دارد، «تجدید حیات دینی اخیر و در حال پیشرفت، قدرت پیش‌بینی و توصیفی نظریه سکولاریزاسیون را با تردید مواجه کرده است» (Berger, 1967) به نقل از زارعی، ۱۳۹۷: ۱۰۵).

این نوع اظهارات که به مرور، تفاوت و تکثر بیشتری می‌یابد از این راز پرده می‌گشاید که دین نه تنها مسیر رو به افول طی نمی‌نماید، بلکه می‌تواند در ساحت و قامتی جدید، منادی ارزش‌ها و باورهای دینی برای پاسخگویی به نیازهای معناشناختی، معرفتی و طرح ایده‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان مدرن باشد. در حقیقت این اندیشه دنباله همان باوری است که ادیان ابراهیمی بر آن تأکید و آینده بشریت را در چارچوب باورهای دینی تحلیل می‌نمایند. بنابراین می‌توان استدلال این گروه که به تجدید حیات دینی باور دارند را در ۴ دسته استدلال و مورد تأکید قرار داد:

#### ۱-۱-۲- تحلیل‌های مدرن و جامعه‌شناختی از تجدید حیات دینی

همانطوریکه اشاره شد، افرادی مثل هابرماس، برگر و... معتقدند سکولاریزاسیون یک فرایند تام برای آینده بشریت نبوده و نمی‌تواند الگوی مسلط برای جوامع غیرغربی و حتی غربی باشد. کازانووا در اینباره بیان می‌دارد: «سنت‌های دینی در سرتاسر جهان از پذیرفتن نقش حاشیه‌ای و خصوصی شده که نظریه‌های مدرنیته و همچنین نظریه‌های سکولاریزاسیون برای آنها در نظر گرفته‌اند، خودداری می‌کنند... در همه جا ادیان نه فقط برای دفاع از قلمرو سنتی خود آنگونه که در گذشته نیز انجام می‌دادند، بلکه همچنین برای مشارکت در تعریف و تنظیم مرزبندی‌های مدرن بین حوزه‌های عمومی و خصوصی، به حوزه عمومی و عرضه منازعات سیاسی وارد شده‌اند» (Casanova, 1994: 56) به نقل از زارعی: ۱۰۶). برگر نیز با اصلاح دیدگاه قبلی خود درباره همگرایی و همراهی مدرنیته و سکولاریزاسیون تأکید می‌کند: «استدلال اساسی و زیربنایی ما این بود که سکولاریزاسیون، مدرنیته دست در دست هم حرکت می‌کنند. مدرنیزاسیون و بیشتر، سکولاریزاسیون بیشتر را به همراه دارد. این یک نظریه شوریده و آشفته نبود. برخی شواهد و مدارک برای آن وجود داشت. اما من فکر می‌کنم، این نظریه از اساس اشتباه بود. اکثر جهان امروز سکولار نیست، بلکه بسیار مذهبی است» (Berger, 1997: 974).

هابرماس نیز با توجه به تحولات در جهان، بویژه فروپاشی شوروی، احیای کلیسای ارتدوکس در روسیه... معتقد است که سکولاریسم نمی‌تواند یک فرایند محتوم برای بشر باشد: «روندهای

<sup>۱</sup>. Desecularization of World

اجتماعی منجر به سه پدیده شده‌اند که می‌توانند جنبشی به سوی پست سکولاریسم برانگیزانند، وضعیتی که در آن دین نفوذ و مناسبت‌های عمومی خود را حفظ می‌کند و این یقین سکولاریستی که دین در فرایند مدرنیزاسیون در سراسر جهان ناپدید خواهد شد، بنیادش سست می‌شود» (Habermas, 2008b) و در جای دیگر می‌گوید: «ایمان منبع تغذیه تمامی زندگی است. این ویژگی تمامیت‌گرای اعتقاد دینی که به تمام جنبه‌های زندگی روزمره رخنه می‌کند، مانع هرگونه تغییر بنیادین اعتقادات سیاسی - دینی به اعتقاداتی با مبانی ادراکی متفاوت است» (Habermas, 2005:7، به نقل از زارعی: ۱۱۵).

تحلیل‌های جامعه‌شناختی از این دست توسط نظریه‌پردازان آوانگارد، می‌تواند بازتابنده این خبر و واقعیت باشد که دین حتی در جهان مدرن پاسخگو و ایفاگر کارکردهایی است که نمی‌توان آن را با اتکاء به فرایندهای مدیریت شده از زندگی فردی و یا اجتماعی اخراج کرد. دولت‌های لیبرال دموکراسی نیز در تلاش هستند که پاسخگوی نیازها و تمهیداتی باشند که مذهب‌یون تمایل به تداوم و پایداری آن دارند. هابرماس در تلاش است با مفهوم‌پردازی جدید در لیبرالیسم، تحت عنوان «لیبرالیسم توجیهی»<sup>۱</sup> دولت‌های لیبرال را نسبت به این ضرورت واقف سازد: «دولت لیبرال که از تمام اشکال زندگی مذهبی به گونه‌ای برابر حمایت می‌کند، باید شهروندان مذهبی را از این بار مسئولیت رها سازد که در عرصه عمومی استدلال‌های دینی را از استدلال‌های سکولار جدا کنند. آنها این کار را حمله به هویت شخصی خود می‌پندارند» (Habermas, 2006; 130، به نقل از زارعی: ۱۱۹).

مجموع این گفتارها گویای این واقعیت است که تجدید حیات دینی را می‌توان یک نظریه دانست که دین نه تنها در الگوی مدرن از زندگی اجتماعی محو نمی‌شود که احیای دین در قالب‌های جدید حتی در جوامع مدرن غربی تبدیل به واقعیتی اجتناب‌ناپذیر شده است که مورد تأکید برخی از جامعه‌شناسان بزرگ قرار دارد.

## ۲-۱-۲- اعتقادات ادیان بزرگ بر قطعی بودن سنت‌های دینی و خدایی

ادیان ابراهیمی که سرچشمه‌های آسمانی دارند، دین را امری موقت و یا برخاسته از نیازهای موقتی و یا سازه‌ای اجتماعی نمی‌دانند، بلکه اساساً نگاهشان به انسان و به هستی به گونه‌ای است که دین در کانون و متن هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آنان قرار دارد. دین نه ندایی از ناخودآگاه است، که سرچشمه‌ای فطری دارد که در ماهیت و هویتی انسانی به ودیعت نهاده شده. دین یک امر خرافی و یا تجلی کلان در نمادهای بشری نیست، بلکه یک حقیقت الهی است که خداوند خود

<sup>۱</sup> Justification Liberalism

وعده حفظ و پایداری آن را داده است.<sup>۱</sup> «دین آمیزه‌ای است از دریافت نظری واقعیت متعالی و دعوی تجربه و سهیم بودن در قدرت آن. این واقعیت متعالی، حالت یا بودنی است غیر از آنچه در جهان، زمان و مکان وجود دارد و به لحاظ قدرت و ارزش برتر از همه چیزهایی است که چیز مکانی دارد» (وارد، ۱۳۹۴: ۱۲۹). دین در این نگاه چیزی نیست جز الگوی الهی برای تعالی‌بخشی و تکامل، رسیدن انسان به مرحله‌ای که به ادراک حقیقت و واقعیت هستی دست یابد. اگر خداوند خود وعده حفاظت از کلام و آرمان خویش را بیان می‌دارد، به این دلیل است که این غایت توقف ندارد و تا انتهای ابدیت و تجلی عینیت هدف الهی تداوم دارد. خداوند علم مطلق است و عمل عبث و یا مقطعی، بی‌هدف از او ساطع نمی‌شود که در مرحله‌ای متوقف شود. بنابراین آنچه اهمیت دارد اراده الهی و هدفی است که همو برای جهان هستی و هستی انسان تعریف نموده است. «الگوی غالب در این سنت به اراده مطلق تعلق دارد. تنها یک اراده وجود دارد که همه چیز را اداره می‌کند. اوست که برحسب اختیار، جهان را به وجود آورده و برحسب اختیار تصمیم می‌گیرد که برخی مخلوقات رابطه ویژه‌ای با خدا داشته باشند. این رابطه، رابطه‌ای مشخص است و علت وجود آن هم تنها خواست خدا با واقعیت متشخص متعالی است» (همان: ۱۴۸). جهان مظهر فعل الهی است و عقل، تجلی اراده الهی و خداوند خالق عقل و جزو صفات ثبوتیه خالق. بنابراین از عاقل جز فعل عقلانی امکان وقوع ندارد. انسان که اوج تجلی صفات کمالیه است در مسیر سلوک به حقیقت و کشف عقل و خرد مطلق است به همین دلیل نیازمند هدایت و راهنمائیست تا این مسیر بی‌نهایت را طی نماید. مطابق آئین مسیحیت خداوند در مسیح تجلی یافته است و این تجلی برای کمک به انسان است تا رنج این مسیر پر سنگلاخ و پیمودن آن را بر انسان هموار سازد. «مطابق آئین مسیحیت، عیسی همان مسیح موعود است، کسی که پیامبران یهود مدت‌ها در انتظارش بودند، همان که بخشایش گناهان، آشتی دشمنان دیرینه و عدالت و صلح را به ارمغان می‌آورد و قانون خدا را به زمین حاکم می‌کند» (همان: ۱۵۲).

پیامبران و مسیح با این تعبیر فقط ابلاغ‌گر روح و پیام الهی به بشریت نیستند، بلکه خود کنشگر و ایفاگر نقشی هستند که انسان را با روح و وجود الهی پیوند می‌زند. او در حقیقت کسی است که تلاش می‌کند تا فناپذیری و تعالی و استعلای بشر را تسهیل و خود در این مسیر سهیم است تا انسانها بتوانند در اثر تکاپو و تعالی‌جویی در حیات الهی سهیم شوند. با این تعبیر، دین نه تنها توفقی نخواهد داشت، بلکه تا رسیدن انسان در مراحل متفاوت به مقام قرب الهی تداوم خواهد یافت. در اسلام، جهان محضر خداوند است که خدای دانای عالم و توانا بر تمامی اعمال و رفتار بشر نظارت دارد و اراده اوست که حیات و ممات را می‌آفریند و انسان در مرحله تکاملی خود با اهداف و

۱. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ \* البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت.

نهایتی روشن، پای بر این جهان می‌نهد و تمامی انسانها به یک اندازه مسئولند<sup>۱</sup> که برای رشد و تعالی خویشتن و سایرین به عنوان یک «عمل متعالی» کوشش کنند. «خداوند ارادهٔ مطلق است و شریعتی که بر «رسولش محمدص» وحی کرده است، برخلاف وعده یهودیان، تنها برای گروهی از مردمان نیست، برای همه انسانهاست. شریعت خدا راهی ساده است برای هدایت انسانها به دوستی و جاودانی با خدا» (همان: ۱۵۷). انسان را از کنگره عرش نفیر می‌زنند و این جهان «دامگه حادثه» است.<sup>۲</sup> «او بلندنظر شاهباز سدره نشین» است و جهان محنت آبادی<sup>۳</sup> است که انسان در آن گرفتار آمده است. در لوح وجود دل آدمی جز الف قامت یار حرف دیگری استاد ازل آموزش نداده است. این تعبیر که در میان دین‌پرستان گفتمان غالب است و متن دینی و عصاره و گوهر دینی است، انسان را به تکامل حیات بشری و دستاوردهای علمی محدود نداشته، بلکه این غایت تا طلوع دوباره شکوفایی حقیقت معنا که با قیام مجدد پیامبران و اولیاء الهی عینیت خواهد یافت، اوج مجدد خواهد گرفت. بنابراین از نگاه ادیان ابراهیمی اعم از اسلام، یهودیت و مسیحیت، دین حقیقت الهی است که در ضمیر منیر انسان جاری است و او بهره‌مند از این حقیقت فطری و مداوماً به سوی مبدأ بی‌نهایت میل می‌نماید تا به دریای وصال او نائل آید. این شرح بی‌نهایت توقفگاهی ندارد و تا صبح قیامت که تجلی بارعام و لحظه تکامل و سرنوشت بشری است، تداوم خواهد یافت.

### ۳-۱-۲- نیاز انسان به دین و کارکردهای بی‌بدیل آن

برخی از روانشناسان، کارکرد دین را به نیازهای درونی ناشی از خوف و یا رجاء انسانی تحویل و دین را نیازی غیرقابل جایگزین و بدون آلترناتیو برای بشر تصور می‌کنند. نیازها و کارکردهایی که بشر هم به تجربه انسانی به آن رسیده است و هم به احساس و مشاهده فردی. کارکردهای بی‌بدیلی که از نظر آثار درونی نه تنها در جهان مدرن روند رو به افولی ندارد، بلکه تحقیقات و تجربیات نشان می‌دهد این آثار جایگاه و تأثیرات خود را حفظ کرده است. این آثار محدود به عرصه‌ای خاص نیست و متضمن موضوعاتی چون معنا، سلامت، اخلاق، اعتماد، همبستگی، آرامش درونی، استعلاجویی، فردیت و تمامیت فردی، احساس، تعلق و... می‌گردد. باومایستر (۱۹۹۱) ساده و مستقیم می‌گوید که معانی مذهبی به مردم کمک می‌کنند تا با مشکلات زندگی کنار آیند (اسپلیکا و دیگران، ۱۳۹۷: ۶۶۸)، یعنی دین به عنوان پناهگاهی که می‌توان با اتکای به آن آرامش درونی

۱. کلکم راع، وَ کَلِمَکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ؛ \* هر کدام از شما مسئول هستید و درباره افرادی که به سخن شما گوش می‌دهند بازخواست خواهید شد (در محضر بهجت، ج ۲، ص ۶۸).

۲. طائر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم (دیوان حافظ).

۳. که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه کنج محنت آبادست (دیوان حافظ).

یافت. فیشر درباره معنابخشی دین همانند ویکتور فرانکل تأکید می‌کند: «واقعیت مذهبی تنها راه معنا دادن به درد و رنج است» (فیشر، ۱۹۸۱: ۳۰، به نقل از اسپلیکا).

معنا مهمترین نیاز بشری است که بی‌بهره‌گی از آن منشاء پوچی، بیگانگی و حیرانی بشر از زندگی است. تحقیقات هیلز و آرگیل باورهای دینی را منشاء کارکردهای چندگانه‌ای می‌دانند: «اولاً در مورد خشیت و حرمت مربوط به خدای متعال و مهربان به همراه آرامش و سعادت و ثانیاً در مورد خرسندی از شرکت در فعالیت دینی مشترک و ثالثاً عامل عرفان بود. اینها ابعاد مختلف احساس دینی هستند که ممکن است اشخاص به درجات و ترکیبات متفاوت آنها را تجربه کنند» (آرگیل، ۱۳۹۵: ۱۳۲). بخش دیگری از اندیشمندان به نقش دین در ایجاد ارتباط، بخشایش، همبستگی و دلبستگی تأکید دارند و معتقدند این نوع آثار ناشی از دین با عوامل دیگر، غیرقابل جایگزین است. امونز معتقد است: «ارتباط میان بخشایش، انسجام شخصیت و روابط مثبت با خود، دیگران و خدا، قابل تأیید است» (Mons, 2000). کرک پاتریک (۱۹۹۲) نیز موضوع دلبستگی ناشی از دین را مورد توجه قرار می‌دهد: «کرک پاتریک نشان می‌دهد که موضوع دلبستگی مطمئن تا چه حد در جامعه آمریکا رواج دارد و به چشم می‌خورد» (اسپلیکا و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۳۸). تأکید بر این نوع کارکردها که متضمن ابعادی از نیاز بشریت است، در تحقیقات دیگری که امثال دانیل لرنر انجام داده است نیز قابل مشاهده است: «هر چه ایمان مردم مهمتر باشد، بیشتر احساس می‌کنند... آدم خوب در نهایت پاداش می‌گیرد، این نگرش در میان بخش‌های فقیر رایج است که دینشان به آنها می‌آموزد که عدالت در نهایت جهان‌گیر خواهد شد، آنها به حق خود خواهند رسید و سعادت نهایی در انتظار آنهاست» (لرنر، ۱۹۸۰، اسپلیکا: ۲۳۹). این نوع پنداشت‌ها و باورهای دینی است که به انسانها امید، آرامش، اعتماد و احساس سعادت می‌بخشد. شفابخشی دین و تأثیر آن در سلامت جسمانی، روانی و برخورداری از حس معنوی و آرامش از دیگر کارکردهایی است که پایداری باورهای دینی انسان مدرن را تضمین می‌نماید. «ایدلر (۱۹۹۵) ۲۸۶ تن را مورد مطالعه قرار داد که بیشتر آنها معلول بودند. او متوجه شد که بیشتر این افراد وقتی بیمار می‌شوند، سعی می‌کنند از دین کمک بگیرند و اکثرشان هم این کمک را دریافت می‌کنند (یعنی نتیجه می‌گیرند)» (آرگیل، ۱۳۹۵: ۱۹۰). درباره رابطه دین و سلامت تاکنون صدها و شاید هزاران پژوهش انجام شده است که نشان‌دهنده همبستگی مثبت بین دین و سلامت دارد. تحقیق لوین و شیلر (۱۹۸۷) نمونه‌ای از این پژوهش‌هاست. آنها «بیش از ۲۰۰ بررسی مربوط به ایمان و سلامت، بیماری را مرور کردند و نتیجه گرفتند که این دو حوزه با هم رابطه مثبت دارند» (اسپلیکا: ۶۹۲). آرگیل نیز همین رویکرد را بدین شرح بیان می‌دارد: «دینداری باطنی با سلامت روانی مطلوب ارتباط دارد. این نوع دینداری همچنین با عزت‌نفس بالا و تصویر مثبت از خدا همراه است... دین‌داری باطنی با فشارهای ناشی از حوادث

غیرقابل کنترل زندگی مثل مرگ و بیماری‌های خطرناک مقابله می‌کند (یعنی آثار سوء آنها را از بین می‌برد) که در غیر این صورت این حوادث تشویش و اضطراب ایجاد می‌کنند» (آرگیل: ۲۱۹).

بنابراین نقش دین در حوزه و عرصه‌های متفاوت زندگی به گونه‌ای است که وابستگی و دلبستگی دینی را در جهان انسانی تداوم می‌بخشد و دین را در ساحت یک بنیان معناشناختی، غیرقابل انکار، پناهگاه و کانونی برای حمایت و پشتیبانی روانی، معنوی و درونی، حفظ می‌نماید. ویکتور فرانکل معتقد است، بدون معنا، زندگی پوچ خواهد بود و این معنا از درون دین قابل دستیابی است: «ما نیازمند معنا هستیم و بدون معنا، زندگی پوچ، بیهوده است. او معتقد است که «خلاء وجودی» علت افسردگی و محنت‌های دیگر است، عنصر محوری در این جست‌وجو، وجدان است که در مورد آنچه باید انجام دهیم، هدایت دینی ارائه می‌دهد» (Frankl.V, 1975).

مجموع این گفتارها و اشارات نشان می‌دهد که نیاز انسان به دین در عرصه‌های متفاوت ارتباطی، معناشناختی، هویتی و گفتمانی مسأله‌ای نیست که بتواند از طریق بدیل‌های جدید، جایگزین شود. پایداری دین از این نظر قطعی است که با ماهیت، نیازها و کارکردهای متفاوتی که برای بشر به ارمغان می‌آورد، تضمین می‌شود.

#### ۴-۱-۲- تجربه تاریخی و کارکرد دین در زندگی بشر

از نگاه کارکردی می‌توان جایگاه دین در زندگی بشر را مورد موشکافی قرار داد. هم تاریخ بشر گویای این است که انسان همیشه نوعی الگوی دینی را با خود داشته و هم شرایط امروزی و تحلیل‌های جامعه‌شناختی، روانشناختی و فلسفی بر این نکته پافشاری می‌کنند که دین واجد کارکردهای غیر قابل جایگزین است. در بخش پیشین اشاره شد که نیاز انسان به دین از منظر روانشناختی چگونه قابل تحلیل است، جامعه‌شناسان نیز دین را واجد مختصات و کارکردهای بی‌بدیل می‌دانند که حتی در جوامع مافوق مدرن این کارکردها حفظ و مداومت دارد. با توجه به بحث‌های گسترده جامعه‌شناسان در این حوزه قصد ورود به جایگاه کارکردی دین در زندگی فردی و اجتماعی را نداریم. تنها به این نکته تأکید می‌شود که دین واجد کارکردهایی است که در زندگی امروز موضوعیت دارد:

آدی شس کارکرد را برای دین در عرصه فردی و اجتماعی اینگونه معرفی می‌کند:

۱- دین برای انسان حمایت و تسلی به بار می‌آورد و از این طریق، ارزش‌ها، هدف‌های

تثبیت شده را پشتیبانی می‌کند

- ۲- دین از طریق آئین‌ها و مراسم، امنیت عاطفی و هویت و نقطه اتکای ثابتی در بحبوحه ناسازگاری‌های آرا و عقاید برای انسان به بار می‌آورد... این کارکرد دین به نظم اجتماعی استواری می‌بخشد و به حفظ وضع موجود کمک می‌کند
- ۳- دین به هنجارها تقدّس می‌بخشد و هدف‌های گروهی را بر فراز هدف‌های فردی قرار می‌دهد دین، نظم اجتماعی را مشروع می‌سازد
- ۴- دین معیارهایی را به عنوان مبنای انتقاد از الگوهای اجتماعی موجود فراهم می‌آورد این همان کارکرد پیامبرانه دین است و می‌تواند مبنایی برای اعتراض اجتماعی فراهم کند
- ۵- دین به انسان در شناخت خودش کمک می‌کند و باعث می‌شود او احساس هویت کند
- ۶- دین در فرایند رشد انسان بسیار اهمیت دارد، زیرا به افراد در بحران‌های زندگی و مقاطع گذار از یک وضعیت به وضعیت دیگر کمک می‌کند، در نتیجه بخشی از فرایند اجتماعی شدن به شمار می‌رود (همیلتون، ۱۳۹۴: ۲۰۸).
- این جدای از کارکردهای دیگری مثل حفظ سامان اخلاقی جامعه (بینگر) (همان: ۲۰۴)، حفظ پیوند بین اعضای جامعه (همیلتون، همان: ۲۰۰)، رهایی بخشی دین «هابرماس: ۱۹۸۰: ۱۲۱» به نقل از فورشت، ۱۳۹۴: ۱۶۸)، معنا بخشی به زندگی (پارسونز: به نقل از فورشت: ۱۵۳) است. پارسونز تأکید می‌نماید: «دین همیشه وجود خواهد داشت. اگرچه ممکن است به شکل سکولار ظهور یابد. به نظر وی بی اعتقادی در جامعه مدرن غیرممکن است و به همین دلیل، دین به مهم بودنش در آینده همچنان ادامه خواهد داد» (پارسونز، ۱۹۷۱، به نقل از فورشت: ۱۷۵).
- مجموع این کارکردها و کارکردهای دیگری که افرادی همچون پیتربرگر، لاکمن، لومان، مرتون، .... درباره دین معرفی کرده‌اند، نشان دهنده آن است که دین بنیانی است که با انسان و زندگی اجتماعی پیوند خورده و همین وضعیت عاملی برای پایداری دین است. بنابراین از این منظر، دین خدمات و حسناتی به بشر عرضه می‌دارد که هنوز هیچ نهاد و یا ساختار دیگری نتوانسته جایگزینی برای آن باشد. پایداری دین از منظر پایداری کارکردی است و در ادامه نیز تداوم خواهد داشت.

## ۲-۲- تکررگرای و تنوع تفکرات و اندیشه‌های دینی

دومین الگوی احتمالی درباره دین، احتمال تکررگرای دینی و تداوم آن در قالب تفکرات گوناگون است.

آنچه تا همین دهه‌های پایانی قرن ۲۰ ترجیح داشت و کماکان نیز نشانه‌های آن قابل مشاهده است، کلان‌روایت‌های دینی بود که بویژه در ساختار ادیان الهی تجلی اجتماعی داشت، اما با تحولاتی

که طی چند دهه اخیر به ویژه نمود بیشتری یافته است، تغییر در این پارادایم و رشد و شیوع خرده‌روایت‌های دینی است که در قالب تفسیرهای گوناگون از دین و یا برآمدن گفتمان‌های متکثر جلوه یافته است. این الگو که روند رو به رشدی یافته است، منشاء دگرگونی‌هایی در حوزه معرفت دینی و دین شده است. از مهمترین مختصات آن که در این رویکرد قابل مشاهده است، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- تفسیری بودن دین و تکثر ناشی از آن، بدین معنا که دین یک کلیت معنایی است، اما نوع برداشت و پنداشت از آن متکثر است (تمایز بین دین و فهم از دین)

۲- نقد کلان روایت‌های دینی به دلیل محدود کردن دایره تفسیر و امکان بازتفسیر مفاهیم و

معارف دینی

۳- تمایز بین قلمرو معرفت به عنوان قلمرویی بشری و عمومی و دین که ظهوری خاص

دارد

۴- باور به تکثیر روایت‌ها و عبور از روایت‌های خاص، واحد و یکپارچه و منحصر به فرد

از دین و اندیشه دینی

۵- تمایل به خصوصی شدن امر دینی و عبور از نگاه نهادی و آئینی دین.

این مختصات گویای آن است که این تفکر گرچه دین را نفی نمی‌کند و باور دینی را قبول کرده و تلاش دارد به نوعی پایبند به دین باشد، اما دین در ساحت و گفتمانی جدید مغایر با رویکردهای پیشین و نگاه کلان‌روایت‌ها و یا دین جهانی است. در این نگاه فرد است که تعیین می‌کند چگونه دین خود را برگزیده، آن را تفسیر و از قالب‌های سنتی دین خارج کند. این رویکرد که ریشه در مدرنیته غربی دارد و سکولاریزم تجلی عینی آن است، برای دین ساحت و حقیقی فردی قایل است که صرفاً رابطه انسان با خدا را تعریف و در زندگی اجتماعی و عرصه عمومی جایگاهی ندارد. در عین حال هیچ تفسیری از قطعیت برخوردار نبوده و فاقد قدسیت است. تمامی آنچه که قالب‌های دینی یافته است شرحیست از بی‌نهایت که می‌تواند بارقه‌هایی از حقیقت دینی را دارا باشد. این راه بی‌پایانست که بشر طی خواهد کرد و هر روز با پیشرفت علم، تکنولوژی و رشد دایره دانش این وضعیت عمق و دامنه بیشتری می‌یابد و تفکرات و تفسیرهای متنوع‌تری امکان ظهور و بروز خواهند داشت.

این وضعیت فاصله بین دین‌داران سنتی و کسانی که دارای این نوع تمایلات دینی هستند را شتابی مضاعف بخشیده است: «در مواردی فاصله میان این شیوه‌های جدید «دینداری» با شیوه‌های مألوف‌تر و متعارف‌تر چنان زیاد است که «مؤمنان سنتی» یا نهادهای رسمی متولی دین، پیروان این شیوه‌های تازه را به خروج از دین و بی‌دینی متهم می‌کنند» (پایا، ۱۳۸۵: ۹).

این نوع تفکر و پنداشت از دین گرچه از غرب آغاز شده است، اما به مرور به جوامع غیرغربی شیوع یافته و جریان‌های جدیدی را پدید آورده و یا با خود همراه ساخته است. توماس لاکمن در این باره بیان می‌دارد: «جهان قدسی جوامع صنعتی نه تنها کوچک نمی‌شود، بلکه برعکس به صورت توده‌ای مبهم از روایت‌های کوچک باور مدار گسترش می‌یابد که بیش از پیش از «روایت‌های بزرگ» فاصله می‌گیرد، روایت‌هایی که سنت‌های دینی - نهادی آنرا اداره می‌کنند» (اریولوژ و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۶) و باز لاکمن در این باره بیان می‌دارد: «ترکیبات جدید (دینی) یک جابه‌جایی انجام می‌شود که «حقایق متعالی بزرگ» که طبق دیدگاهی با جهان دیگر پیوند دارد، به «حقایق متعالی با بُرد متوسط» به ویژه «حقایق متعالی کوچک» که سمت و سویش فرد است و ویژگی قدسی به فرهنگ مدرن می‌بخشد» (همان: ۹۷). این نوع نگرش دینی «غیر دستوری»، «بی‌واسطه» و «فردگرایانه» است و «مدعی آفرینش نظام‌های معنایی‌اند که قادرند به تجربیاتشان در جهان معنا دهند و کمتر و کمتر از رمزگان معنایی تحمیلی از فراسو پیروی کنند». بنابراین این گرایش به سوی نوعی دین کوچک شده «نامرئی» حرکت می‌کند، نیازمند هیچ میانجی‌ای نبوده، اعم از اینکه این میانجی دینی باشد و یا عرفی.

آنچه این رویکرد را به پیش می‌برد عقل جزوی است که در ذهنیت فردی جاری است. به تعبیر رورتی این وضعیت: «چرخشی به (سوی مقاصد جدید) که «عقل نحیف» آن را هدایت می‌نماید و به دنبال استمرار یا دنباله‌روی کج و معوج از سنت متافیزیکی است» (رورتی، ۱۳۹۶: ۲۱). آنچه این روند را برجستگی می‌بخشد، نگاه هرمنوتیکال به دین، اندیشه، معرفت است. «برجستگی هرمنوتیک در فرهنگ معاصر بیش از دوره‌های پیشین ناظر به مسیر می‌باشد که در آن رستگاری از رهگذر توصیف و شناخت حاصل نمی‌شود، بلکه از طریق تفسیر و تهذیب اتفاق می‌افتد. نقش مفاهیمی همچون «ارتباط»، «جهانی شدن»، «گفتگو»، «تفسیر»، «دموکراسی» و «شفقت» که در فرهنگ معاصر حاصل شده است، امری علی - معلولی نیست، بلکه نشان دهنده حرکت اندیشه مدرن است که حقیقت را به مثابه شفقت در می‌یابد و نه عینیت» (همان: ۲۸). در حقیقت این بیان، تفسیر و یا گفتار دیگری است از پایان روایت‌های منحصر به فرد و واحد از حقیقت که در نخستین بار افرادی مثل هایدگر و نیچه به آن اشاره کردند و لیوتار آن را در قالب «پایان کلان روایت» معنا کرده است: «هایدگر در مقاله «عصر جهان تصویر» پیش‌بینی کرده بود. چنین وضعی اندیشه تصویر «واحد» از جهان را ناممکن ساخته است. لیوتار بعدها همه این نشانه‌ها را پایان «فراروایت‌ها»<sup>۱</sup> می‌نامد» (همان: ۶۸). بنابراین این تنها فرایند تاریخی نیست که می‌توان آن را «عصر تفسیر» نام نهاد، بلکه تمامی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی انسان را در برمی‌گیرد که می‌توان آن را «انسان تفسیری» نام نهاد که

<sup>۱</sup>. Metanarratives

برای خویش ساحت تفسیرگری قایل و خود را یک کنشگر فعال می‌داند که می‌تواند در نقش تفسیرگر و سوژه فعال باشد و به معرفت خویش سامان دهد. با این تعبیر شناخت چیزی بیش از تفسیر نیست، و این شناخت چون سیالیت دارد و مداوماً در حال دگرگونی است، تفسیرها نیز جابه‌جا شده و نمی‌توانند واجد پایداری باشند. زمان و رشد عقل، دانش، علم و خرد بشر، این تفسیرها را قدرت و تکثر مضاعفی بخشیده و منشاء چندگانگی تفسیر نسبت به دین، باورهای دینی و تفسیر و گفتمان‌های دینی می‌شود. بنابراین «عقل نحیف» که بنیان ادراکی بشر است، اگرچه از مدعیات کلان خود برای فهم تمام حقیقت پائین آمده است، اما باز هم تنها معیاری است که می‌تواند به ما امکان تفسیر دهد. تفسیرهایی که در پس اشکالات زبان‌شناختی و هرمنوتیک بر نوعی نسبی‌انگاری استوار است. با این تعبیر نگرش دومی که در جهان جدید از دین در حال رشد و گسترش است نوعی «ایمان بدون دستور»، «انگیزه‌های شخصی شده»، «تفسیر از حقیقت و نه عینیت حقیقت»، «متکثر بودن تفاسیر و درک از واقعیت»، «بی‌واسطه‌گی و حذف روحانیت و حتی روحانیت‌ستیزی در عمل و باور دینی»، «سکولاریزم فزاینده»، «خصوصی کردن امر دین»، «سازه‌گرایی تفسیری و معرفتی»، «تساهل و نسبی‌اندیشی»، «نفی فراروایت‌ها و جهان‌شمول‌گری دین»، «جدایی بین قلمرو معرفت از قلمرو دین»، «خرده‌روایت‌های دینی» و... در این رویکرد ترجیح یافته است. این روند امروزه هم در مراکز آکادمیک و بررسی و تحلیل چارچوب‌های دینی مورد توجه و برای برخی از آنها ترجیح یافته است و هم در بدنه جامعه این نوع رویکرد به دین قابل مشاهده است.

بنابراین از این نگاه، احتمال تداوم دین وجود دارد، اما در ساحت و جایگاهی نوین و خارج از روایت‌های کلان. دین به هستی خویش تداوم می‌بخشد، اما در قالب روایت‌های خرد و متکثر. این نگرش نیز به تداوم موجودیت دین در چشم‌انداز آینده رأی می‌دهد.

### ۳-۲- تضعیف، فرسایش و حاشیه‌ای شدن امر دینی

نوع دیگری از نگاه به دین که بیشتر توسط نظریه‌پردازان غربی مورد توجه است، نگاه بدبینانه نسبت به آینده جایگاه دین در زندگی بشر است. گرچه نمودهای زیادی برای این نگرش وجود ندارد، اما نشانه‌هایی از این نوع نگاه به دین در برخی از جوامع پیشرفته قابل مشاهده است که از نگاه آینده‌شناختی نیازمند تأمل و بازکاوی دقیقی است. از نگاه نظریه‌پردازانی که معتقدند دین در فرایند فرسایش قرار گرفته است، این اندیشه برجستگی یافته است که ساخت اندیشه در بشر در حال رهایی از هر منبع و مرجع متافیزیکی است. نمونه این نگرش را می‌توان در این بیان مورد مشاهده قرار داد: «رهایی بازنمایی‌های جمعی از قید هرگونه منبع دینی، شکل‌گیری دانش‌هایی

مستقل از دین، خودمحموری<sup>۱</sup> آگاهی و رفتار افراد در برابر دستورات دینی» (ویلهم، ۱۳۹۶: ۱۶۷). این نوع نگاه که در میان جریان‌های مثل پست مدرن (نفی فراواقعیت‌ها)، سوسیالیسم، ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی، مکتب فرانکفورت و... قابل مشاهده است، تأکید بر این است که انسان در فرایند تکاملی خود به «سوزهای خودبنیاد» مبدل شده است که تصمیماتش را خارج از هر نوع عنصر محدودکننده‌ای هدایت کرده و مبتنی بر فهم و اندیشه خویش تصمیم می‌گیرد: «انسان پست مدرن، انسان عاملی خواهد بود که دیگر مسئولیتی در برابر خدا ندارد، بلکه تنها در برابر خود و دیگران مسئول است» (رورتی، ۱۳۹۵: ۲۹). اساس این تفکر و نوع برداشت از جایگاه دین به «بنیان‌فکنی» استوار است. بنیان‌فکنی که با تأکیدش به داوری تمامی پنداشته‌ها بر مبنای عقل و خرد بشری است که این شامل کلیه سنت‌های متافیزیک نیز می‌شود. بنابراین حرکت انسان به سوی پایان متافیزیک و ساخت واقعیت در جهان عینی و واقعاً موجود است. «با پایان متافیزیک، هدف فعالیت عقلانی دیگر شناخت حقیقت نیست، بلکه «گفتگویی» است که در آن هر استدلالی بدون اینکه به اتوریته‌ای ارجاع داشته باشد، کاملاً سزاوار توجه است» (همان: ۲۵). معنی این عبارت یعنی اینکه هیچ حقیقت کامل، قطعی و قابل اتکایی وجود ندارد و همه مواضع و دیدگاه‌های گفتمانی و معرفتی به گونه‌ای برابر می‌توانند معتبر باشند. انسان پست مدرن از جهان فراطبیعت بریده و تنها در زمین و جهان عینی زندگی می‌کند که گرچه نیازمند پیوستگی و عبور از گسیختگی، بی‌ثباتی، ناپایداری و چندگانگی‌های گوناگون است، اما راه‌حل آن را در فضای جامعه بشری و با اتکاء به عقل و خرد جمعی جستجو می‌کند نه با اتکاء به متافیزیک و یا راه‌حل‌های ارائه شده از جانب دین.

«انسانی که از جهان فراطبیعت رو گردانده است و جهان و زمان در کانون توجهش قرار گرفته، تلاش می‌کند آرمان کثرت‌گرایی و مدارا را تحقق بخشد و از هرگونه نظم انحصاری نسبت به جهان که با ابزار اقتدار به آن تحمیل می‌شود، پرهیز کند» (همان: ۲۷).

فروید که از منادیان اصلی چنین رویکردی نسبت به دین است، معتقد است «دین نه نوعی روان‌رنجوری، که نوعی خوش‌خیالی بی‌اساس است که بی‌شک با ندای آرام، ولی مصرانه عقل و خرد از بین خواهد رفت» (وارد، ۱۳۹۴: ۱۰۰). این وضعیت که با خود می‌تواند انواع مشکلات را در عرصه «معنا» پدید آورد، از نگاه برگر منشاء بیگانگی‌ها و مشکلاتی است که بشر با دست خود به آن گرفتار آمده است. «ظهور تعداد زیادی ایدئولوژی‌های دنیوی و حتی جنبش انتقادی اندیشیدن که به زعم برگر واقعیت اجتماعی را به شدت از خودبیگانه و «انسانی» می‌کند و البته به زعم او جامعه‌شناسی خود یکی از این جنبش‌هاست را نتیجه فروپاشی ساختارهای جهان‌بینی مسیحیت (دین) می‌دانند» (Berger, 1967: 125). ایدئولوژی‌هایی که برگر بر آن تأکید دارد، در واقع

<sup>۱</sup>. Outomisation

خرده‌اندیشه‌های خردساخته‌ای است که با برجسته‌سازی مفاهیم، نیازها و ارزش‌های خاص، در قالبی گفتمانی و یا ایدئولوژیک توسط یک فرد و یا خرده‌جریان ارائه می‌شود و به مرور در بستر اجتماعی و تاریخی شیوع و جاری می‌شود. از این منظر، قلمرو معرفت دیگر قلمرو دین و یا منحصر به کانون‌های خاصی نیست، بلکه مربوط به بشر است که باید از هر گونه اندیشه دینی خالی شود: «قلمرو معرفت، قلمروی عمومی است، قلمرویی است که دین می‌تواند و باید از آن کناره‌گیری کند. درک این که دین باید از آن قلمرو کناره‌گیری کند، به معنای تأیید جوهر دین نیست، بلکه اذعان به این نکته ساده است که یکی از اخلاقیاتی است که باید از تاریخ اروپا و آمریکا نتیجه گرفته شود» (رورتی، ۱۳۹۶: ۵۷). تلاش منادیان این رویکرد این است که دین را از ساحت اجتماعی، عقلانی و معرفتی خارج سازند، چون که آن را مغایر عقلانیت مدرن و عقل انتقادی می‌دانند: «اگر شما عقلانیت را با تعقیب توافق بنیادینی عام و حقیقت را برونداد چنین تعقیبی تعریف کنید و اگر شما همواره ادعا کنید که هیچ چیز نباید مقدم بر جستجو باشد، در این صورت شما دین را نه تنها بیرون از قلمرو عمومی رانده‌اید، بلکه بیرون از قلمرو حیات عقلی قرار خواهید داد» (همان: ۵۷).

در نگاه این گروه، خدا از زندگی بشر خارج شده است و این بشر است که خویشتن را می‌فهمد، مدیریت می‌کند و باید از طریق عقل جمعی به تفاهم برسد: «از آنجا که خدا دیگر نمی‌تواند به عنوان مبنایی نهایی، ساختار متافیزیک مطلق امر واقعی به ما یاری رساند، دیگر بار ممکن است که به خدا باور داشت. واقعیت این است که چنین خدایی، خدای متافیزیک یا خدای اسکولاستیک قرون وسطی نیست، اما خدای انجیل هم نیست، کتابیست که با متافیزیک عقل باور و مطلق انگار مدرن محو و عزل شده است» (واتیمو پس از مسیحیت: ۶-۵، به نقل از رورتی: ۴۲).

انسان پست مدرن به نوعی خودانگیختگی در مدیریت احساسات و معرفت خود دست یافته است که نمی‌خواهد آن را با امور متافیزیکی و یا مطلق پیوند بزند. «انسان پست مدرن که دیگر نیازمند اطمینان‌آفرینی جادویی فراگیر برآمده از ایده خدا نیست، از این رو انسان پست مدرن آموخته است که در جهان نسبی حقایق نیم بند فارغ از اضطراب زندگی کند. آرمان اطمینان قاطع و شناخت یکپارچه و جهانی که به گونه‌ای عقلانی آراسته شده باشد برای او تنها دلگرمی مجدد اسطوره‌ای است که متناسب با مراحل اولیه حیات بشری بوده، مرحله‌ای که ضعف و ترس در مواجهه با قوای طبیعت باعث به وجود آوردن چشم‌اندازی مسلط شد و بنا به قولی با آفرینش خدایان به پایان رسید» (همان: ۲۶). انسان پست مدرن مطلقیت متافیزیک را منکر می‌شود تا در دنیایی از تفکرات نظری، استنباط‌های نسبی و ادراکات خصوصی شده زندگی کند. در حقیقت عصر پست مدرن، عصر انسان با موضعی نحیف است که محدودیت‌هایش را پذیرفته و از بلندپروازی‌های معرفتی و کلان روایت‌های نجات‌بخش عدول کرده است. آنچه بخشی از انسان پست مدرن به آن گرایش دارد،

ایجاد جامعه در روابطی بر مبنای شفقت، حس عاطفی مشترک و داشتن محیطی خصوصی شده و عاری از نظارت‌های عینی و یا متافیزیکی است. شک‌گرایی، نسبی‌اندیشی، عبور از متافیزیک و بسنده کردن به این زندگی و کسب آرامش عاری از فشارهای اجتماعی و روانی، غایتی است که انسان پست مدرن به آن عادت کرده است. لادری‌گری و نسبی‌گرایی معرفتی، منشاء مشروعیت تکثیر دیدگاه‌ها و اعتبار آنها شده است. نیست‌انگاری و برداشت‌های شکاکانه از کارکردها و دستاوردهای بنیان‌فکنی‌هایی است که امثال گادامر بر آن تأکید دارند. این نگرش تکامل رویکردی است که به پسامتافیزیک گرایش دارد و در حقیقت در هستی‌شناسی نحیف ریشه دارد که فاقد عمق بوده و بدین طریق می‌خواهد از فشارهای ناشی از ادراک‌های ناقص و حداقلی خود نسبت به هستی و انسان بکاهد.

با آنچه درباره این رویکرد که بخشی از تمایلات فیلسوفان غربی بویژه جریان‌های پست مدرن را با خود همراه ساخته است، مفاهیم و تحلیل‌ها و رویکردهایی قابل مشاهده است که نشان می‌دهد دین از عرصه عمومی و حتی خصوصی رخت بر بسته و انسان به جای رفتن به سوی حقایق هستی، به زندگی این جهانی و ادراک‌های هستی‌شناختی غیرمتافیزیکی ارضاء شده است. گرچه این نوع تفکر فاقد جامعیت و یا تعمیم‌یافتگی حتی در جامعه غربی است، اما واقعیت‌های جاری حاکی از این است که این روند رو به فزونی است.

بنیانها و مختصات این تفکر به تحلیل‌ها و مفاهیمی استوار است که می‌توان آنها را در عناوین و معیارهایی ملاحظه کرد که در قالب‌هایی همچون «بنیان‌فکنی‌های هستی‌شناختی»، «بنیان‌فکنی متافیزیکی»، «هستی‌شناسی پسامتافیزیکی»، «محدود شدن به وانموده‌ها»، «نیست‌انگاری و نگاه شکاکانه»، «فقدان اتکاء به حقیقت به دلیل دست نیافتنی بودن»، «فکر نحیف بشر»، «برآمدن انسان پست مدرن با الگوهای فاقد تفکر و نگاه مطلق‌گرایانه»، «واسازی‌های اساسی الگویی از بنیان‌فکنی» «محدود شدن به تجربه‌های بشری»، این جهانی شدن و... قابل مشاهده است. مجموع این تفکرات زائیده این الگوی ذهنی است که انسان هم در حوزه معرفت و هم در حوزه هستی‌شناسی، از باورها و گرایش‌های دینی عدول کرده و به عقل نحیف بشری رضایت داده است.

#### ۴-۲- تداوم وضع موجود و حفظ قالب‌ها و تمایزات دینی

برخی از نظریه‌پردازان با تأکید بر عمق و دامنه جریان‌ها و تفکرات دینی تأکید می‌نمایند، علیرغم اینکه ممکن است تفاوتها و تغییراتی در عرصه دین‌داری و الگوهای دینی بروز نماید، اما وضع جاری که بر نوعی تمایز و تفاوت‌های دینی استوار است و بعضاً نیز تمایلات دین‌گريزانه و بویژه تفکرات سکولاریستی در کشورهای غربی موقعیت خود را حفظ کرده است، تداوم خواهد یافت.

برخی معتقدند، باورهای دینی در قالب کلان‌روایت‌های متکثر اعم از دین الهی و یا غیرالهی، آسمانی و یا غیرآسمانی، جایگاه خود را در نزد بخش‌هایی از جامعه حفظ خواهند کرد، چه در قالب سنت‌های جاری اعم از اسلامی، کلیسایی و یا دیگر ادیان بزرگ. اما از سوی دیگر، بخشی از اندیشمندان تأکید دارند، به مرور سنت و مدرنیته در هم فرو رفته‌اند و جداسازی آنها امکان‌پذیر نیست. به تعبیر دیگر امر دینی و امر عرفی بر هم تأثیرگذارند و یکی نمی‌تواند دیگری را از بین ببرد، به همین دلیل نوعی کنش تعاملی بین آنها پدید آمده است که در چشم‌انداز آینده نیز تداوم خواهد یافت. «هر چه امر دینی جهان معاصر پراکنده‌تر و شناورتر باشد، احتمال این که ردپای امر دینی را در امر عرفی بازبیم و از رهگذر آن تعالی‌بخشی‌ها و آئینی‌شدن‌ها به ابژه‌های گوناگون سوق داده شوند، افزایش می‌یابد» (ویلهم، ۱۳۹۶: ۱۶۱).

پیتربرگر نیز با همین شدت و قوت معتقد است که این ایده که جوامع بشری به سوی سکولاریزه شدن و فاصله از امر دینی در حرکتند، رد کرده و معتقد است در جوامع مدرن، دین کماکان یک عنصر اصلی و یک بنیان اساسی محسوب می‌شود: «این ایده که ما در دنیای سکولاریزه زندگی می‌کنیم، نادرست است. دنیای امروز ما به همان شدت و حدت همیشگی دینی است» (دورتیه و تستو، ۱۳۹۶: ۱۸۶). این نگرش گاهی به حدی جدی است که عده‌ای ایده «بازگشت خدا» را مطرح ساخته‌اند. سؤال این است که چرا دین علیرغم تمام تلاش‌های ایده‌ها و الگوهای همچون سکولاریزم، که تلاش بنیادینی را طی چند سده برای بیرون کردن دین از زندگی بشر انجام داده‌اند، کماکان دین موقعیت خود را در ساحت فردی و اجتماعی حفظ کرده است؟ پاسخ به این سؤال به این سادگی نیست، اما یکی از جواب‌های مطرح شده در قالب این استدلال است «اگر ادیان دوباره زاده می‌شوند و یا بی‌وقفه احیا می‌شوند، اگر به این خوبی با مدرنیته سازگاری می‌یابند، بی‌تردید بدین دلیل است که ادیان به انتظارات فردی و نیازهای جمعی پاسخ می‌دهند که هیچ جامعه‌ای تاکنون نتوانسته از آن رهایی یابد» (همان: ۱۸۷).

این وضعیت تنها محدود به اسلام و تفکرات اسلامی نیست، بلکه در مسیحیت نیز این نوع بازگشت به دین قابل مشاهده است. یکی از این تفکرات در اندیشه نومسیحیان قابل مشاهده است که توانسته در اجتماعات مسیحی جایگاهی برای خود دست و پا کند. این جماعت منشاء بازیابی شخصیتی پیروان خود بوده است: «جماعت (نومسیحیان) فرد را به رسمیت می‌شناسد و مشیت الهی راه فردی رستگاری را از طریق نوعی تجدید قوای اخلاقی به وی می‌نمایاند. از این نظر، دین با رشد و کمال شخصی مرتبط است» (همان: ۱۹۱). فردریک لونوار نیز درباره تداوم و پایداری دین علیرغم رشد مدرنیته، نوعی انطباق‌یابی دینی را مورد تأکید قرار داده و معتقد است این انطباق‌یابی، پایداری دین را تضمین می‌نماید: «مدرنیته و دین واقعاً در هم‌زیستی به سر می‌برند. آنها بیش از

اینکه از یکدیگر جدا باشند، ضمیمه هم هستند... هیچ‌گاه امر دینی در مدرنیته از بین نرفته ... بلکه در تماس با مدرنیته دگرگون شده است، همانگونه که در شکل‌یابی آن سهیم بوده است» (همان: ۱۹۶، به نقل از لونوار ۲۰۰۰). دین در جهان مدرن با این تعبیر نه تنها سیر قهقرایی نخواهد داشت، همانگونه که تاکنون نداشته است، بلکه نوعی بازاندیشی در انسان مدرن و تفکر و فلسفه زندگی بخش‌هایی از جامعه مشاهده می‌شود که نوعی بازگشت به امر دینی در آن قابل ملاحظه است. این بدین معنا نیست که دگرگونی در عرصه‌های دینی، اندیشه دینی، گفتمان‌های دینی و یا کنش‌های دینی ثابت می‌ماند و همچون عصر سنت، موقعیت مسلط دین در عرصه فردی و جمعی تداوم می‌یابد، بلکه این بدان معناست که دین به دلیل نقش بی‌بدیل در پاسخگویی به نیازهای معناشناختی، هویتی، ارتباطی و همچنین نیازهای استعلایی همچون میل و نیاز به پایداری، رستگاری، ماندگاری و حفظ حقیقت انسانی و...، جایگاه و موقعیت خود در زندگی بشری را تداوم خواهد بخشید. واکنش‌های گوناگون جهان غیرغرب در برابر مدرنیته غربی، منشاء این ایده «مدرنیته‌های دینی چندگانه» را مطرح کرده است. بدین معنا که روند مدرنیته در جهان غیرغربی ضرورتاً واجد همان کارکردها، آثار، روندها و ایدئولوژی‌هایی نیست که در جهان غرب پدیدار گردیده است. حتی مدرنیته اروپایی نیز واقعیتی یگانه نیست و آثار آن همانند نبوده است. این تفاوت‌ها امروزه بین ایتالیا و ایرلند از یک سو و فرانسه و دانمارک قابل مشاهده است که در کشور نخستین بیشترین گرایش‌های دینی را نشان می‌دهند و در دو کشور بعدی ضعیف‌ترین تمایلات را در عرصه عمومی شاهد هستیم. تنوع سازه‌های جدایی دین از عرصه عمومی نیز یک واقعیتی است که تمایزاتی جدی در آن قابل مشاهده است، بنابراین حتی مدرنیته غربی نیز واجد آثار و جریان‌سازی و تاریخی مشابهی نبوده است. «اگر مدرنیته یک کل یکپارچه و به هم پیوسته‌ای نیست، مدرنیته اروپایی نیز واقعیتی همگن نیست» (لژه، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

این همان چیزی است که برگر آن را «تجربه اروپایی» معرفی نموده است که مختص کشورهای اروپایی است و امری نیست که بتوان به تمام جوامع تسری و تعمیم بخشید.

از این نگاه، دین به دلیل موقعیت و کارکرد منحصر به فردی که در پاسخ به نیازهای معنوی، استعلایی، ارتباطی و بویژه معناشناختی می‌تواند به دغدغه‌های بشر بدهد، حتی در جوامع غربی علیرغم رشد تمایلات سکولار هنوز هم دین موقعیت و جایگاه خود را حفظ کرده است. پایداری آئین‌ها، کنش‌ها، ساختارها و ارزش‌های دینی که اقبال عمومی دارد، نیز گویای همین واقعیت است که دین موقعیت خود را در جهان و اجتماعات مدرن حفظ خواهد کرد، حتی اگر دگرگونی‌های معرفتی، کارکردی و یا ساختاری در آن پدیدار گشته و یا منشاء الگوسازی‌ها، موج‌آفرینی‌ها و جریان‌سازی‌های نوین باشد. دین به عنوان یک نیاز تعمیم‌یافته بشری، در جهان آینده نیز موقعیت

خود را حفظ خواهد کرد، گرچه تکثرگرایی، تفاوت در نگاه‌های دینی و انگیزش‌های معناشناختی متفاوت و قالب‌های گوناگونی یابد. دین در چشم انداز آینده جایگاه خود را به این دلیل حفظ خواهد کرد که انسان موجودی استعلاجی است و نمی‌تواند خود را در چنبره‌های تنگ و کاذب ناشی از حذف متافیزیک و یا پشت کردن و از دست دادن باور خود به دین، رهایی بخشد. انسان آینده، همانقدر در پی دین و حقایق دینی، معرفتی و معناشناختی است که انسان امروز برای رسیدن به آن تلاش می‌نماید.

### نتیجه‌گیری

گرچه افرادی همچون هابرماس، برگر، و بسیاری از نظریه‌پردازان غربی، سکولاریزم را مقدمه برای دین‌زدایی و کاهش جایگاه دین در زندگی فردی و جمعی می‌دانستند، اما شواهد تاریخی دلایل کافی برای اثبات این نظریه ندارد و حتی افرادی مثل هابرماس امروزه سخن از «پست سکولاریزم» می‌گویند و معتقدند دین، با توجه به جایگاهی که در نظامات معنایی و ساختار روانی و استعلایی بشر دارد، مجدداً به عرصه زندگی فردی و جمعی بازگشته است. این نوع تحلیل‌ها، نگرش‌های پیشین مبنی بر افول و فرسایش باورهای دینی را دچار تشکیک بسیار جدی کرده است، اما کماکان این سؤال را مطرح می‌دارد که جایگاه دین در جهان آینده چه از نگاه هستی‌شناختی و چه از منظر انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی چگونه تعریف می‌گردد. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد، علیرغم اینکه ساحت‌های نهادی در حال تمایز است و نهاد دین و دیگر نهادها، دارای تمایزات اجتماعی و کارکردی شده‌اند و اگر عقلانیت روند رو به رشدی داشته است، و اگر خرده‌روایت‌ها و قالب‌های نوین دینی در حال نضج و گسترش است، اما جایگاه دین دچار التهابات بنیادینی نگردیده است. امروزه بسیاری از ملل نه تنها باورهای دینی خود را حفظ کرده‌اند، بلکه باورهای دینی گاهی منشاء تحرک‌آفرینی جمعی، ایجاد جنبش‌های سیاسی و هویت‌جویی‌های نوینی شده که در قالب‌های گفتمانی و یا ایدئولوژیک مورد تأمل و مشاهده است. آنچه در جهان غرب تحت عنوان سکولاریزم بروز یافته، گاهی توسط نظریه‌پردازان غربی به عنوان پارادایم غالب به تمامی جوامع و ملل تعمیم داده شده است، این در حالیست که حتی سکولاریزم در غرب موجب دین‌زدایی نگردیده و کماکان در بسیاری از کشورها مثل انگلستان، دانمارک و آمریکا .... کلیساهای دولتی فعالند و روند دین‌داری در جامعه نیز تداوم دارد. بنابراین می‌توان گفت اگرچه نوع نگاه به دین، انتظارات از دین و گفتمان‌سازی از دین، دچار دگرگونی‌هایی شده است، اما می‌توان تأکید کرد انسان امروز از انسان گذشته کمتر به دین و باورهای دینی باور ندارد.

مجموع بررسی‌های این پژوهش نیز نشان داد به جز یک فرضیه که به افول دینی تأکید داشت، سه الگوی دیگر، دوام، پایداری دینی و بازگشت دین به زندگی فردی و جمعی را حتی در جوامع غربی مورد تأکید قرار می‌دادند. شواهد جاری و آینده‌شناختی نشان می‌دهد گرچه ممکن است نوع نگاه و انتظار از دین، تفاوت‌هایی با امروز داشته باشد، اما ادیان ابراهیمی جایگاه خود را حفظ و دین موجودیت خود را به عنوان یک بنیان معناشناختی، امیدآفرین، آینده‌ساز، هویت‌بخش و بنیانی برای پاسخگویی به نیازهای بشری همچون نیاز به جاودانگی، نیاز به استعلاجی، نیاز به تعلق و... حفظ و تداوم خواهد بخشید. مجموع تحلیل‌های نوین جامعه‌شناختی و روانشناختی گرچه کماکان بعضاً بر سکولاریزم و تداوم آن تأکید دارند، اما موجودیت، پایداری، حفظ بنیان‌های کارکردی دین در چشم‌انداز آینده و حتی کارکردهای اجتماعی برای دین بویژه در زمینه هویت‌آفرینی، انسجام، کنترل اجتماعی... را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنابراین می‌توان بر چند امر پافشاری کرد: ۱- دین موجودیت خود را به عنوان بنیانی معنابخش تداوم خواهد داد ۲- جدایی نهاد دین و دیگر نهادها به تضعیف و یا فرسایش دینی نخواهد انجامید ۳- ساختار کلان روایتی در کنار خرده‌روایت‌های دینی موجودیت کارکردی و بقای هویتی را حفظ خواهند کرد ۴- انسان آینده نیز بنیان‌های دینی را حفظ گرچه ممکن است در قالب و ساختارهای گفتمان متفاوت باشد ۵- ....

آنچه اهمیت دارد، دین به عنوان یک بنیان معرفتی، معناشناختی و اعتقادی حفظ و به نیازهای بنیادین مثل امید، عشق، ایمان تداوم خواهد داد.

## منابع

- اریو لژه، دانیل (۱۳۹۶)، *جامعه‌شناسی مدرنیته‌های چندگانه، رویکردی دیگر به دین نامرئی جوامع اروپایی*، علیرضا خدای، نشر نی، ۱۰۸-۹۵.
- اریو لژه، دانیل، ژان پل ویلم، پی‌یر برشون (۱۳۹۶)، *دین در جوامع مدرن، مقالاتی در جامعه‌شناسی دین*، علیرضا خدای، نشر نی.
- اسپیلکا، برنارد، رالف دبلیو هود، بروس هونسبرگر، ریچارد گرساچ (۱۳۹۷)، *روانشناسی دین، براساس رویکرد تجربی*، محمد دهقانی، انتشارات رشد.
- آرگیل، مایکل (۱۳۹۵)، *روانشناسی و دین*، سجاد دهقان‌زاده، چاپ دوم، انتشارات کتاب پارسه.

پایا، علی (۱۳۸۵)، *آینده دین در جهان مدرن*، فصلنامه اندیشه دین، دانشگاه شیراز، دوره ۸، شماره ۱۹، ص ۲۴-۱.

دورته، ژان فرانسوا، ولوران تستو (۱۳۹۶)، *بازگشت امر دینی، پدیده‌ای جهانی، علیرضا خدای، نشر نی*، ۱۸۵-۱۹۸.

رورتی، ریچارد، جیانی واتیمو (۱۳۹۶)، *آینده دین*، کاوه حسین‌زاده، نادر نصیری، انتشارات جامعه‌شناسان.  
زارعی، آرمان (۱۳۹۴)، *پست سکولاریسم، مذهب و حوزه عمومی در اندیشه یورگن هابرماس*، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، ۷۹-۱۱۱.

فرانکل، ویکتور (۱۳۹۸)، *انسان در جستجوی معنا*، حسین میرشاهی، انتشارات پر.

فورشت، اینگر، پل ریستاد (۱۳۹۴)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی دین*، مجید جعفریان، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.

لرنر، ملوین (۱۹۸۰)، *باور به جهان عادل*، شهریار وجدانی، ۱۳۹۹، نشر کتیبه پارسی.

وارد، کیت (۱۳۹۴)، *در باب دین: معنا، رویکرد و آینده*، سودابه کریمی، انتشارات حکمت.

ویلم، ژان پل (۱۳۹۶)، *دین‌داری‌های عرفی؛ دین در جوامع عرفی*، علیرضا خدای، نشر نی، ۱۸۳-۱۵۹.

همیلتون، ملکم (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی دین*، محسن ثلاثی، نشر ثالث.

هنفلینگ، اسوالد (۱۳۹۵)، *در جستجوی معنا*، امیرحسین خداپرست، غزاله حجتی، نشر کرگدن

Berger, Peter (1967), *Socred Conopy: elements of sociological Theory of religion*, Anchor books, Doublday.

Berger, Peter (1997), *Epistemological Modesty: An Interview with Peter Berger*, The Christian Century, October 29: 972-978.

Casanova, Josc (1994), *Public religion in the modern world*, university of chicago press.

Habermas, Jurgen (2005), *Religion in the Public Sphere*, Holberg Prize Laureate 2005, Lecture presented at the Holberg Prize Seminar, 29 November.

Habermas, Jurgen (2006), *The Dialectics of Secularization: On Reason and Religion*, San Francisco: Ignatirs Press.

Habermas, Jurgen (2008b), *Notes on a Post-Secular Society*, Signandsight, com ([http://www. Signandsight.com/features/1714.html](http://www.Signandsight.com/features/1714.html)).